

و نجفقلی میرزا و تیمور میرزا و والده ایشان به چستی و چالاکی از دروازه باغ شاه بیرون رفته راه فرار برگرفتند و به سلامت گذشتند، علی ای حال امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله و میرزا ابوالقاسم همدانی و صاحب منصبان نظام به نظمی تمام در رسیدند، و چون از کار فارسیه و موافقت آنان با خویش و عدم استعداد ممانعت شاهزادگان استحضار وافی داشتند از دروازه اصفهان وارد شهر شدند، توپخانه و سرباز به میدانهای اطراف ارک رسیده ارک را احاطه کردند، و توپها را چنانکه باید احتیاطاً به معابر شهر و ابواب میدان ارک فرو بستند.

نواب امیرزاده و همراهان سابق الذکر پیاده شده داخل ارک گردیدند.

نواب فرمانفرما در طالاری نشسته و شجاع السلطنه در برابرش ستاده، معدودی از فرزندان حضور داشتند. نواب امیرزاده فیروز میرزا تعظیمی به عم معظم کرده به اظهار حرمت و ادب مشغول گردیده تا امرای نظام نظم خارج ارک را [۸] تمام کردند. امیرزاده و معتمدالدوله بیرون آمده، قراول بر ابواب ارک نهادند و به نظم و نسق امورات سپاهیان و انجام سیورسات و منزل و مکان آنان پرداختند.

### انتقال شاهزادگان شیواز به تهران

روز ورود امیرزاده فیروز میرزا و سپاه آذربایجان در شهر شیراز مهمه و دمدمه تمام بوده معتمدالدوله در باغ متصل به ارک منزل گرفته و میرزا ابوالقاسم همدانی در اندرونی کریم خانی معروف به حرم فتح الله خان، و محمد طاهر خان در عمارت حاجی آغابشیر و هر یک در عمارات دیوانی ساکن شدند، و میرزا محمدخان قاجار دولو خلیف الصّدق جناب امیرخان سردار نیز در خانه نایب الایاله نزول فرمود، و در شب ثانی آن ورود، نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه را از ارک بیرون آورده به دست منصورخان سرتیپ فراهانی داده با یک فوج سرباز و جمعی سوار و شش عراده توپ روانه دارالخلافه کردند، علی الصّباح که مؤلف بدیدن میرزا ابوالقاسم همدانی رفتم قصه فروگفت و این بیت از قصیده نونیه لامعی فرو خواند:

بیت

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج یک قوم را جواهر بستند بر جبین

مع‌القصة نواب فرمانفرما و شجاع‌السلطنه را با خادمی دو سه به جانب طهران حرکت دادند. و شبانروزان همی رفتند تا به کناره گرد یک منزلی شهر طهران رسیدند. از غایت قبول عامه که در دارالخلافة طهران، نواب شجاع‌السلطنه را بود، جناب فایم مقام از ورود او به طهران اندیشمند شده متوهم گردید، بی‌اذن شاهنشاه، خود محمدباقر خان بیگلربیگی قاجار را با بعضی روانه کرده در راه نواب والا شجاع‌السلطنه را دیده از دیدار جهانیان بریستند و با جراحت آن نیش از خارج شهر به برج نوش که در حوالی باغ لاله‌زار قریب به ارک و دروازه دولت است نزول دادند، و مستحفظین برگرد برج نهادند.

و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را از دروازه دولت درون آورده در عمارت خورشید سکونت بخشیدند.

### وفات فرمانفرمای فارس

حاجی میرزا حسن ناظر هزار جریبی که از چاکران نواب فرمانفرما بود و حاجی-آغا جوهر خواجه سرا و تنی دو سه از چاکران در خدمتش همی بودند. چون دو سه ماه بر این ورود درگذشت و مرض وبای عام در ری شیوع تمام یافت، نواب فرمانفرما در ربیع‌الاولی بدان مرض مهلک وفات یافت و به آشیانه اصلی شتافت.

#### نظم

فغان زین ستمکاره کوزپشت

چراغی نیفروخت گیتی به مهر

شاهزاده مغفور در همه شاهزادگان ایران به وفور جاه و کثرت حشم و مال متفرد

بود، و مدت سی (۳۰) سال در کمال راحت و عزت در فارس شهریاری کرد و از

آغاز شباب به عیش و طرب و فراغ و رفاغ همی‌گذراند و اخلاق ستوده داشت و

مدت عمر مبارکش چهل و هفت (۴۷) سال بود و بیست و شش (۲۶) نفر اولاد

ذکور و اناث از آن مغفور معروف و مشهورند:

## افرنندان فرمانفرما

اول: نواب امیرزاده آزاده رضافلی میرزای نایب الایاله فارس که والدهاش نواب حاجیه صبیّه محترمه محمدخانقلی خان افشار بیگلربیگی ارومی بود و او ارشد و اعقل و اکرم و اکمل اولاد ذکور شاهزاده مغفور بوده، و بنده مؤلف سالها در خدمتش حریف حجره و گرمابه و گلستان بوده‌ام، و بعد از رهائی شیراز به ولایات انگلیس رفته و به عراق عرب باز آمد و معزز و مکرم ساکن شد.

دویم: نواب امامقلی میرزا والدهاش مازندرانی و همشیره یوسف خان تلیکه‌سری بوده.

سیم: نواب امیرزاده والا نجفعلی میرزای والی کوه‌کیلویه و بهبهان<sup>۱</sup>، والدهاش گرجیه بود و سالها در آن ایالت نموده، صبیّه محترمه شاهزاده مرحوم دولتشاه را در نکاح داشته.

چهارم: نواب نصرالله میرزا برادر کهنتر امامقلی میرزاست که حکومت شولستان داشته و در خط شکسته خوش نویس است و با اخلاق حمیده است.

پنجم: نواب حسام‌الدوله تیمورمیرزا برادر کهنتر نایب‌الایاله و در فروسیت و اخلاق و چابک سواری و جلادت بی نظیر است.

ششم: نواب شاهرخ میرزا برادر اوسط نواب والی است، امیرزاده با کمال پاک طینت هنرمند خلیق و صبیّه محترمه ظهیرالدوله امیرکبیر مطلق محمدقاسم خان بن اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار قویونلو در حباله نکاح داشته.

هفتم: نواب جهانگیر میرزا برادر امی امیرزاده محمدصادق خان بن مرحوم حسینقلی خان است که والده ماجدهاش بعد از قضیه عم در حرم فرمانفرما بوده.

هشتم: نواب اکبر میرزا برادر ثالث والی والا بوده.

نهم: نواب کیخسرو خسرو میرزا<sup>۲</sup> والدهاش صبیّه امیرگونه خان گُرد زعفرانلو ایلخانی خراسان بوده و برادر اکبرش انوشیروان میرزا سابقاً رحلت نموده، امیرزاده‌ای بس مهربان و خلیق و آسوده و شفیق بود.

دهم: نواب اسکندر میرزا برادر صلیبی و بطنی نواب نایب‌الایاله و تیمور

۱. نجفقلی میرزا به «والی» اشتهاار داشت. ۲. خسرو میرزا ملقب به «سپهسالار» بود.

میرزاست.

یازدهم: نواب محمد میرزا کهتر برادر ایشان است.

دوازدهم: نواب نادر میرزا برادر امام قلی میرزا.

سیزدهم: نواب محمد کاظم میرزا والدهاش از نجبای شیراز است و در اصل گرجیه بوده است.

چهاردهم: داراب میرزا.

پانزدهم: کامران میرزا.

شانزدهم: ایرج میرزا.

هفدهم: منوچهر میرزا از فرزندان خُرد سال شاهزاده مغفور بوده‌اند.<sup>۱</sup>

### در ذکر مجملی از

فضایل و خصایل و استقلال و استعجال

جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی

در امورات ملکی و دیوانی و

ملالت طبع مبارک پادشاه فلک جاه و

انعدام وی رحمة الله

جناب میرزا ابوالقاسم ملتب به قایم مقام دبیری توانا و وزیر دانا، در همه کمالات از اقران متفرد بود، ولی تشیید مبانی صدارت و وزارت خود را در استبداد رأی و استقلال در امور صواب و خطای همی شمرد، و هیچ یک از محرمان و مقربان سده سنی سلطنت را در وساطت و دخالت [۹] جزئیات و کلیات مدخل نمی داد. هم از آغاز حکمرانی حضرت پادشاه در خراسان، میرزا صادق برادرزاده خود را به وزارت و پیشکاری آن حضرت مقرر داشته و حرکات و سکنات وی موافق طبع شهریاری نبود، رفته رفته اموری چند به تدریج ظهور می یافت که مایه تنفر و تکدر قلب مقدس حضرت اقدس می گشت، و از غایت حلم و اخلاق آثار آن اطوار از

۱. سپهر در ناسخ التواریخ تعداد فرزندان فرمانفرما را هجده (۱۸) نفر نوشته و از ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا یاد می کند که با نوشته صاحب تاریخ ذوالقرنین موافقت دارد.

کمون به بروز نمی آمد، تا بعد از قضیه ناگزیر حضرت صاحبقران و جلوس ولیعهد دولت بر مسند سلطنت ایران و عزیمت دارالملک از تبریز چنانکه سبق ذکر یافته صادره امیرزادگان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا روی داد، و این معنی بر وفق رضای خاطر اقدس حضرت شهریار نبود و چنانکه در گذشت به اصرار جناب وزارت مآب آن دو امیرزاده در عنفوان شباب و جوانی از دیدار شاهد عیش و کامرانی دیده فرو پوشیدند.

و در هنگام جلوس و استقلال شهریار در دارالملک طهران نیز در مکفوف داشتن عم اکرم نواب شجاع السلطنه خاطر مبارک به وزیر صافی تدبیر توافقی و تطابق نداشت و بی استیذان و استحضار حضرت اعلی صدور این گونه امور را خیرخواهی و صلاح دولت شمرده، بدان امور خطیره اقدام می ورزید، و از رعایت حزم و احتیاط غافل بود که گفته اند:

#### صاحب السلطان کراکب الاسد

هکذا میرزامحمد فرزندش که نام وزارت اعلی بروی نهاده بودند، گستاخانه ذهاب و ایاب و سؤال و جواب همی کردی، و در عزل و نصب و خلع و لبس حکام و ارباب مناصب به انفراد جسارت می گزیده و خود را در هر کار فاعل مختار همی پنداشته، و جمعی از علما و ارباب حال و محارم مجلس انس که حضرت اقدس را به مجالست و مؤانست آنان شعفی بود به انحاء مختلفه و انواع متنوعه رنجیده خاطر گذاشتندی، و چاکران جدید را بر خادمان قدیم رجحان دادندی و مناصب بزرگ به منتسبان خویش مرجوع داشتی. از آن جمله قاسم خان آلان برآغوشی سرتیپ فوج خاصه که به خدمات سالیانه و زحمات روزگار این منصب یافته بود و کشیک خاصه سرکاری بدو اختصاص داشت و معتمد علیه حضرت بود، بی استرضای خاطر حضرت شهریار معزول و منصورخان فراهانی را منصوب همی خواست.

چون عالی جنابان حاجی میرزا آقاسی ایروانی و حاجی زین العابدین شیروانی و میرزا نصرالله اردبیلی و میرزا مسلم خوئی و میرزا نظر علی حکیم باشی از ارباب حال و اصحاب کمال در رکاب اقدس از هر سوی اجتماع یافته بودند و در خلوات خاص به صحبت و نصیحت و اختصاصی کامل داشتند، و حضرت اقدس را همی

از بدو جوانی اعتمادی بدین طایفه و اعتدای بدین طبنه بود و غالباً به حق تعلیم تقدیم یافته بودند. حضرت شهریارى شکایت گونه از شوق رفتار و گفتار و سوء اعمال و افعال او بدیشان اظهار فرمود، آنان نیز سخنانی مقرون به صواب و صلاح وقت معروض داشته زنگ ملالت از مرآت ضمیر منیر حضرت اقدس پادشاهی زدودند.

همانا چاکران نمّام و محرمان غماز نه بر وجه حقیقت صورت این معاشرت و مشاورت را گوشزد بندگان قایم مقامی نموده، او را متوهم و متوحش ساختند. وی در مقام تحقیق امر برنیامده به محافظت و صیانت و تقویت و اعانت حال خود پرداخت، ضمناً امرا را حضرت اقدس خایف و مأیوس و به کار دانی و خیرخواهی خود مایل و مأنوس خواست، غبار نفاق دیده بصیرتش را تیره و غرور استقلال قوه بصارتش را خیره کرد تا به فکر دور و دراز افتاده، به یکی از شاهزادگان و اعمام حضرت خسرو کبک خسرو غلام رازگو گشته از حال شاهزاده ظل السّلطان پژوهش کرد و پیغامی دوستانه بدو فرستاد که: اگر خواهی بکن که آب رفته به جویت در آید و آفتاب طالعت از زیر سحاب احتجاج و ضعف برآید. وی تحاشی کرده و شرح پیام را به محرمان حضرت اعلی ابلاغ نمود، و این معنی نیز مزید رنجش خاطر اقدس گردیده، چندی اجرای اوامر و نواهی از طرفین به تعویق و تعطیل انجامید و خلایق که از بلاد دور و نزدیک به رتق و فتق امورات خود آمده معطل و حیران فرو ماندند و جناب وزارت مآب نیز از شرفیابی به حضور اعلی تن زده به تمارض و اهمال و امهال می گذرانیده، کار بدان قریب شد که فتنه‌ای عظیم در ملک موروث حادث شود که رفع آن مشکل گردد.

لهذا حضرت اقدس ظلّ اللّهی به احضار قائم مقام فرمان راند، و چون ایام حرکت به بیلاقات بود و حضرت اعلی در باغ نگارستان قریب به دروازه دولت طهران متوقف و قایم مقام در عمارت باغ لاله زار تحویل داشت، برحسب امر اعلی در بوک و مکر و خوف و رجا از باغ بیرون آمده قصد ورود نگارستان نمود، و گروهی بسیار از اهل هر دیار که در دارالسّلطنه ازدحام و اجتماع یافته بودند، و همگی در انجام مهام خود متحیر و از عدم حصول مقصود آمال متکدر و متغیر می زیستند، در رکاب قایم مقام نالان و پویان و شرح سرگردانی خود را به لابه گویان همی رفتند و

خدمتش ساکت و خاموش همی شد تا به حوالی درب باغ نگارستان در رسید، و چاکران جناب وزارت مآب عارضان مستمند و متحیران نژند را به پاسخ امیدوار کرده می‌گفتند: خاموش و ساکت باشید تا حضرت قایم مقام از باغ نگارستان باز گردد. وی از مرکب جلال پیاده شده با معدودی از خواص به باغ رفت.

و چون حضرت شهریارگردون وقار را شرم حضور مانع ملاقات و مقالات با آن مغرور همی بودی و کار از استمالت قلوب و استزالت [۱۰] عیوب در گذشته بود، از صفت بار به خلوت خاص توجه فرمود، و قایم مقام به عمارت خاص در رسیده، حاضران گفتند که: چون حضور جناب وزارت مآب به تطویل کشید، حضرت شهریاری به خلوت اندرونی توجه فرموده‌اند، ساعتی آسوده شوید تا مراجعت فرمایند. خدمتش لختی بنشست و انتظار همی برد.

و چون آثار نومیدی استنباط شد رجعت خواست و رخصت نیافت و بر آشفت و سخنان سست گفت و جوابهای سخت شنفت، اسمعیل خان قراجه داغی که سرهنگ فراشان زحمت‌کش و دژخیمان مردم‌کش بود او را به سردابه برده پیغام اجل به گوش آن میر اجل فرو خواند، و آن سید نجیب اریب ادیب که با سبحان و حسان در طلاقت لسان و ذلاقت زبان پهلو زدی خاموش فرو ماند، ناکام به تقدیر تسلیم شده و مستحق شربت کوثر و تسنیم آمد و کان ذلک فی سلخ شهر صفر.

#### لمؤلفه

روزی دگر چو گنج ب خاک اندر  
جا کرد و کرد راضی رضوان را  
در فضل و علم گنج فراوان بود  
خاک است جای گنج فراوان را

بعد از این قضیه رزیه، قاسم خان سرتیپ مذکور به اخذ فرزندان و پیوسته گانش مأمور و میرزا محمد وزیر فرزند اکبرش را با دو برادر او بگرفتند و میرزا اسحق برادرزاده آزاده‌اش که در تبریز بود بی اختیار نمودند، و جسد شریف آن وزیر نجیب به آستانه سید میر عبدالعظیم حسنی علیه السلام مدفون گردید. عجیب‌تر اینکه مردم عوام به جای این تعزیت یکدیگر را تهنیت می‌گفتند و به رسم اعیاد مصافحه و معانقه همی کردند و از بازیچه‌های گردون مشعبد لعاب سnoch این گونه سوانح را استعجاب و استغراب نه، چه از این گونه حادثات بسیار به وقوع انجامیده:

## بیت

جهان زینگونه بس اعیاد دیده است      به ماتم بس مبارکیاد دیده است  
 پس از وقوع این واقعه در سرهای ارباب هوا، هوس وزارت و طمع صدارت  
 بیفزود، و هر کس منتظر بروز و ظهور احکام و سوانح جدیده بود، و این خبر در  
 ممالک محروسه انتشار یافت، و احباب و اصحاب بر واقعه آن سید سعید شهید  
 تلهفها کردند و تأسفها خوردند. و فی الحقیقه خدمتش ادیبی بزرگوار بود و فاضلی  
 بلاغت شعار، وقتی در تمجید او گفته بودم:

## لمؤلفه

پس از پدر ز پدر در گذشت در گیتی      چنانکه نام نکو در گذشت از گردون  
 ز بعد عیسی آید بلی ابوالقاسم      به معجزات و کرامات جمله زو افزون

## ذکر حسب و نسب

جناب آصف الدوله الله یار خان قاجار دولو  
 حکمران خراسان و آمدن او به حضور  
 اقدس اعلیٰ حضرت پادشاهی محمد شاه

جناب آصف الدوله الله یار خان اباعن جد از نجبای سلسله قاجار دولو و فرزند  
 میرزا محمدخان بیگلربیگی طهران ولد حسن خان بیگلربیگی استرآباد بود که  
 واقعات هر یک در مقام خود سمت ترفیم یافته، بعد از مخالفتهای قویونلو و دولو و  
 مراجعت خاقان شهید از فارس به مازندران و توجه به ورامین، حوالی ری اول کسی  
 که عهد موافقت و کمر مطاوعت آن شهاریار را محکم کرد میرزا محمدخان [دولو]  
 بود، و برادران او با وی انتیاد نمودند و در عهد دولت خاقان شهید سعید و خاقان  
 صاحبقران کبیر کمال اعتبار و دولتخواهی داشت، و امیری مهین بود. خاقان  
 صاحبقران فرزندش آصف الدوله را به وزارت و حجابت و امارت و مصاهرت خود  
 اختصاص افزود و همچنین همشیره او را در عقد و نکاح نواب شاهزاده اعظم  
 نایب السلطنه در آورده و حضرت شهاریار عدالت شعار محمدشاه قاجار از آن عقیقه  
 مخدّره تولد یافته، لهذا جناب آصف الدوله در این دولت بیش از پیش طمع جاه و



جلال و عزت و مال همی داشت.

ولی چون وزارت اعظم متعلق به قایم مقام می بود، حکومت خراسان و امارت آن سامان به آصف الدوله تعلق یافت. و قبل از حکومت خراسان که هنوز امر شاهزادگان معظم نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه نگذشته بود، قایم مقام به آصف الدوله مأموریت به فارس و قلع و قمع ایشان را تکلیف نموده، وی اسباب و حشم و خرگاه و خدم و اثانه زیاده از اندازه کار به جهت آن سفر معین و خواهش نمود و صورت این مطالب را بر صفحه‌ای نگاشته به نظر حضرت اقدس اعلی رسانید. چون قایم مقام بعد از وی به حضور پادشاهی رفت و از آن نوشته سخن در میان آمد، به حضرت اقدس عرضه کرد که الّا تاج و نگین چیزی از توقع سلطنت باقی نگذاشته است، همانا آن دو را بعد از استقلال در فارس و عراق طلب خواهد نمود.

این سخن در ضمیر اعلی رسوخی تمام و وقوعی سخت حاصل کرد، لهذا آصف الدوله را به نظم و حکومت خراسان و توقف در ارض اقدس نامزد و معتمد الدوله منوچهر خان گرجی را چنانکه گذشت به فارس فرستادند. و چون آصف الدوله از قتل قایم مقام آگاهی یافت، بی استیذان از حضرت اقدس از مشهد مقدس حرکت کرده به حضور اعلی آمد و این معنی منافی طریقه عقل و ادب و متابعت بود، لهذا حضرت سلطان نکته‌دان آگاه محمد شاه تهدیداً بدو فرمان رجعت داد و تأکیداً او را به سوی خراسان بازگشتن فرمود، و از این جسارت خام خسارت غم ربود.

و چون افواج آذربایجانی زحمت التزام رکاب و توقف در خدمات کشیده بودند راحت و رجعت آنان را تبدیل و تغییر اولی فرمان همایون صادر شد که محمدخان زنگنه امیر نظام با فوجی چند از آذربایجان به طهران آمد، آن راندن و این خواندن ظن اعیان حضرت را به پیشکاری امیر نظام تقویت کرد.

و در این اوقات و ایام صدور بعضی احکام و بروات و ارقام به جناب میرزا نصرالله اردبیلی پیشکار سابق و صدرالممالک [۱۱] لاحق مرجوع همی افتاد، جمعی او را به وزارت قریب می شمردند و گروهی به محمدحسین خان اشبیک آقاسی زنگنه ظن همی بردند.

و مقارن این احوال مرض عام و با در طهران وقوع و شیوع یافت، حضرت اقدس شهریار به بیلاقات شمیران و لواسان قصد فرمود و امیر نظام را کماکان مأمور به تبریز و اتالیقی و کارگزاری امیرزاده قهرمان میرزا برادر بطنی خود مفتخر داشت. و بعد از تفکر و تأمل بسیار و ملاحظه عواقب این کار، رشته مهام ملک و دولت را در دست تصرف جناب حاجی میرزا آقاسی ابروانی نهاد و خدمتش را به شریف و منشور صدارت اعظم اختصاص بخشید.

اندیشه‌ها هبانشد و امیدها هدر

ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ<sup>۱</sup>

### در ذکر مجملی از

حال و فضیلت و کمال و سعادت و اقبال

جناب میرزا آقاسی بیات ابروانی و

وصول وی به منصب خطیر صدارت اعظم و

سایر واقعات این ایام

جناب فضایل مآب حاجی میرزا عباس المشهور به «حاجی میرزا آقاسی» اصلش از طایفه بیات ابروانی و پدرش میرزا مسلم در سلک علمای زمان، ولادت وی در سال یک هزار و صد و نود و هشت (۱۱۹۸ هـ / ۱۷۸۴ م) و در سن شهاب به اتفاق پدر به عتبات عالیات رفته در خدمت جناب حقایق مآب مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی که از فحول فضلا و عدول عرفا بود تلمذ اختیار کرد و ارادت گزید و اختصاصی حاصل نمود.

در سال یکهزار و دوست و شانزده (۱۲۱۶ هـ / ۱۸۰۱ م) که طایفه وهابی به کربلا ریخته قتل عام کردند، مولانا عبدالصمد به شهادت رسید. وی عیال و اطفال مولانا را برداشته در کمال پریشان حالی و فقر و فاقه، پیاده و سواره به همدان رسانید، و مدتهای دیگر تحصیل کمالات نموده در اغلب علوم متداوله تجربیتی

۱. سورة مائده، آیه ۵۴: این فضل خداست که به هر کس بخواهد عطا می‌کند.

حاصل کرد.

چندی در لباس فقر و کسوت درویشی سیاحتی کرده به زیارت مکه معظمه شرفیاب شد، بالاخره به آذربایجان آمده، در خدمت امیرزادگان اعظم و اعیان دربار حضرت نایب‌السلطنه معروف آمد و به تعلیم میرزا موسی خان برادرزاده قائم مقام مغفور اختصاص یافته.

و هكذا چندی معلم نواب امیرزاده فریدون میرزا بود و به حضور شاهزاده نواب محمد میرزا فرزند اکرم اکبر نایب‌السلطنه راه یافت.

و آن حضرت بعضی علوم در نزد وی می‌آموخت و در طبع مبارک و مزاج مسعود آن حضرت به علم و فضل و ذوق و حال و رسوخی کرد، چون شاهزاده از پاکی ذات و خوبی صفات و کمال صفای عقیدت و ضیای فطرت به زهد و ورع و طاعت و عبادت و اذکار و اوراد رغبتی تمام داشت و به اهل طریقت و معرفت، حسن ظنی کامل حاصل کرده بود، و از قراین خارجه و دلایل واضحه جمعی به سلطنت آن حضرت ظن غالب داشتند، و این خبرگوشزد خواص و عوام آمده بود، جناب حاجی میرزا آقاسی نیز بدین مواعید در خاطر پاک آن امیرزاده بزرگوار صداقت شعار تصرفی و وقعی یافته، همانا از آن حضرت نیز وعده وزارت خاصه مسموع کرده، منتظر وقت همی بود.

و در این اوقات پادشاه صافی دل صادق‌الوعد پاک فطرت بلند همت جنابش را به وزارت خاص اختصاص بخشید و به واسطه حسن ظن زمام مهام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد کلیات و جزئیات امور مملکتی و مملکتی را در کف و کنفایت وی نهاد، و عمه خود را نیز بدو داد. و امنای دولت کام و ناکام زبان در کام کشیدند به جای و مقام بیارمیدند.

## اتقسیم مناصب و

### تعیین حکام

و اختیار معاملات و محاسبات و حصول مطالب و وصول مواجب و سان لشکر و عرض عسکر از قدیم و جدید و حاضر و غایب به مقرب‌الخاقان و معتمد‌السلطان

میرزا آقاخان نوری حفظه الله تعالى مفوض و «وزیر لشکر» لقب یافت و بالاستقلال به نظم امور عساکر پرداخت؛ و میرزا حسن آشتیانی به منصب استیفا و وزارت دفتر اختصاص یافت، و میرزا نصرالله اردبیلی وزیر وظایف سادات و علما گردید، و میرزا مسعود آذربایجانی وزارت امور دول خارجه یافت، و شاهزاده ضیاء السلطنه حسب الامر به نکاح او درآمد. نواب امیرزاده بهمن میرزا به حکومت بروجرد و سیلاخور و نواب امیرزاده منوچهر میرزا به گلپایگان مأمور شدند، و فضلعلی خان قرباغی به مازندران روانه شد، و آقاخان محلاتی به کرمان حاکم گشت، و عباسقلی خان جوانشیر به جای نواب طهماسب میرزا به کاشان رفت، و نواب خانلر میرزا حکومت یزد یافت.

و آصف الدوله، نجفقلی خان شادلو را به دست آورده با خوانین خراسان به حضور اعلی آمد و محمدخان امیرنظام با امیرزادگان و خوانین آذربایجان به حضرت سلطان رسید، و نواب امیرزاده قهرمان میرزا به حکمرانی آذربایجان رفته و نواب فریدون میرزا به حضور آمده ملتزم رکاب شد. جناب آصف الدوله قاجار به ولایت خراسان رسید، و قهرمان میرزا به طهران آمد و امیر نظام به نیابت نواب امیرزاده معظم قهرمان میرزا به آذربایجان مقیم شده، و معتمد الدوله منوچهر خان به پیشکاری نواب امیرزاده فیروز میرزا به فارس مستقر گردید، و نواب امیرزاده اعظم بهرام میرزا به حکومت کرمانشهان اختصاص یافتند.

و به هر یک از بلاد اطراف ایران حکمرانی مناسب مقرر گشت.

و جناب محمدباقر خان برادر اکبر آصف الدوله بیگلربیگی طهران بود و فرزند ارجمندش عیسی خان به نیابت او معین آمد. و چون محمدحسین خان زنگنه اشیک آقاسی سابق حضرت پادشاه جمجاه در این ازمینه در گذشت این منصب به مقرب الحضرت محمدقلی خان قاجار ولد اکبر آصف الدوله تفویض یافت، و جناب نصرالله خان [۱۲] قاجار خلف الصّدق مرحوم امیرخان سردار خالوزاده نایب السلطنه کشیکچی باشی مبسوط الید گردید، و حسینعلی خان معیرالممالک کمافی السابق به منصب خود اقتدار یافت، و مقرب الحضرت علی خان مراغه ای که از چاکران محرم و معتبر نایب السلطنه مغفور بود امین نظارت خاصه شد، و آقا محمدحسن به صندوقداری اختصاص یافت، و قاسم خان هزارجریبی قوللر آقاسی

خاصه شد، و الله ویردی بیک گرجی که از چاکران نایب السلطنه مغفور بود به منصب مَهرداری خاصه رسید، استیفای ممالک به میرزا حسن آشتیانی که اباعن جد مستوفی دیوان اعلی بودند موهبت شد، میرزا نبی خان مازندرانی الاصل قزوینی المسکن که سابقاً در خدمت نواب رکن الدوله و به مصاهرت حضرت خاقان صاحبقران مفتخر گردیده بود به امارت دیوان عدالت مامور آمد، همچنین مناصب بزرگ به جماعتی مناسب از تازیکی و ترک محول و مرجوع رفت.

مقارن این حالات مرض وبای عام اشتداد تمام یافته بود و حرکت موکب ظفر کوکب به بیلاقات لواسان لازم افتاد، در این ایام و لیالی شبی در محلات دارالسلطنه طهران بر خلاف نظام تفنگ بسیاری رها کردند، علی الصباح که کدخدایان محلات و کلانتر شهر در معرض مؤاخذه در آمدند، معلوم شد که غسالی فوت شده و اهالی شهر این معنی را محمول بر رفع وبا دانستند شادمانی کردند. امنای دولت جرایم این گروه عامه را معفو داشتند و از این عمل بی معنی ممنوع فرمودند و مقرر شد که هر کس در شب تفنگی رها کند به سیاست و یاساق رسد.

### [تبعید شاهزادگان مغضوب]

و چون اجتماع شاهزادگان متعدد در شهر طهران مایه بعضی اراجیف عامه همی گردید، به حکم امنای دولت، شاهزادگان معظم نواب شعجاع السلطنه حسین علی میرزا و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و امام ویردی میرزای ایلخانی و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمت الدوله و اسمعیل میرزا و محمود میرزا و بدیع الزمان میرزای خلف نواب مُلک آرا و دیگران را به اتفاق حاجی خان شکلی و نوروز خان چاردولی روانه اردبیل آذربایجان داشته، و از ملکزادگان مخالف به جز نواب ظل السلطان علی شاه عمّ پادشاه فلک جاه و فرزندش سیف الملوک میرزا و نواب مُلک آرا که دو تن مذکور مقید و سیم مطلق بود، کسی در دارالخلافه طهران نماند.

## اوقایع متنوعه دیگر

و مع هذا شهریار گردون وقار دیناری از ثروت و دولت احدی از اعمام مجرم و غیر مجرم تصرف نفرموده، همه را مورد الطاف و اعطاف و سیورغال و مقررری داشته، از اناث و ذکور و ازواج خاقان صاحبقران مغفور مطالبه جواهرزواهر ثمین و ائانه سیمین و زرین ننموده، با آنکه ظل السلطان قریب به هفتصد هزار (۷۰۰۰۰۰) تومان از خزینه به جمعی داده بود و همه حاضر و آماده داشتند، پادشاه دریا دل قآن همت اغماض فرموده از سر همه درگذشت، از چندین کرور نقد و جنس دولت تعمداً دیده طمع بپوشید، بعد از انجام و انتظام امور ملکداری و تشیید مبانی شهریاری از خارج طهران به بیلاقات لواسان و رودبار عزیزت فرموده، ماهی چند در آن متنزهات دلپسند به تفرج و شکار و بیلامشی گذشت.

در این اوقات جناب حاجی زین العابدین سیاح شیروانی صاحب «حدیقه‌السیاحه» به اکرام و انعام سلطانی مشمول و قریه فشن در خارج شیراز که سالی یکهزار (۱۰۰۰) تومان مداخل آن بود به مدد مخارج او داده شد و به مسکن خود بازگشت، و صیت عدل و همت آن پادشاه دارا حشم و کریم قآن خدم اقطاع و اقطار عالم انتشار یافت و یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان به ارباب و وظایف از علما و فضلا و سادات و نقبا مستمراً مبذول افتاد.

و شاهزادگان عظام و اعمام کرام حضرت فلک جاه نواب شاهزاده اکبر معظم محمدقلی میرزای ملک‌آرای مازندران و نواب شاهزاده افخم محمد ولی میرزای والی خراسان و نوب عبدالله میرزای دارا و نواب محمدرضا میرزای افسر و حیدرقلی میرزای خاور و نواب کیومرث میرزا و نواب بهمن میرزا و شاهزاده فاضل دانشمند کریم‌الطبع علیقلی میرزا و عموم ملکزادگان خرد و بزرگ در ظل عاطفت و رأفت حضرت شهریاری مرفه‌الحال بر آسودند، و در سفر و حضر و مجلس خوان و دیوان‌بار حاضر و خدمتگذار بودند.

و از این جمله نواب جهانشاه میرزا رحلت یافت و قرب هشت هزار (۸۰۰۰) تن از خلائق ایام در ملک ری به وبای عام درگذشتند، و موکب ظفر کوکب از عمامه و لواسان در کمال حشمت و شوکت و جلال به دارالملک باز آمد.

و از جمله حکام خسرو خان گرجی به حکومت اصفهان و نواب شاهزاده جلیل‌الشان سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا خلف‌الصدق خاقان مغفور از اصفهان به حضور اعلیٰ مفتخر شدند، و نواب امیرزاده بهمن میرزا حکومت بروجرد یافت و جناب میرزا مسلم خوئی به رحمت حق پیوست، و سفرا و فرستادگان اطراف به دربار کیوان مطاف آمده هدایا و تحف و رسایل رسانیده خوشنود بازگشتند.

**ذکر ظهور حکمت و**  
**بروز رحمت حضرت ملهم‌الصواب و**  
**تفویض منصب ولایت عهد دولت ابد مدت به**  
**نواب شاهزاده معظم ناصرالدین میرزا**  
**ابدالله بقائه و رفع الله لوائه**

بر دانشوران خبیر و هوشمندان بصیر مستور نیست که حضرت مالک الملوک حقیقی بر وفق حکومت بالغه کامله و طبق رحمت واسعه شامله، نظام کار عالم و قوام حال بنی آدم را به سلطنت کبری و خلافت عظمی که عبارت از پادشاهی صوری و معنوی و ریاست دینی و دنیوی است منوط و مربوط داشته و به جهت عظم و شأن این منصب رفیع و مرتبه منیع [۱۳] قبل از خلقت خلیفه به ایجاد او مخلوقات را بشارت داده اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً<sup>۱</sup> و این معنی دلالت بر این کند که بنی آدم به حکم وراثت خلفای روی زمینند و به مدلول هُوَ الَّذِیْ جَعَلَكُمْ خَلٰیفَۃً فِی الْاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضُکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ<sup>۲</sup> این خلافت را درجات متفاوت است تا به مرتبه خلافت عظمی برسد که آن مرتبه‌ای است مخصوص انبیای عظام و اوصیای کرام، و پس از ایشان سلاطین عادل را مقام خلیفه‌اللهی و ظَلَّ اللّٰهُیْ است.

۱. سوره بقره، آیه ۳۰: آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در روی زمین جانشینی می‌گمارم.
۲. سوره انعام، آیه ۱۶۵: اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و بعضی را نسبت به دیگران مرتبه بالا بخشید.

لهذا بر وفق حکمت سلاطین را لازم است که هم در عهد دولت و اوان سلطنت خود خلافت مُلک و ولایت عهد را به فرزندی اقرب و انسب که در حسب و نسب و عقل و ادب شایسته باشد تفویض فرمایند، و به حکم «ارباب الدّول ملهون» هر صاحب دولتی از خویش و بیگانه احدی را تعیین کرده، چنانکه بعضی فرزندان و بعضی فرزندان را اولی و الیق شمرده‌اند و خُردی و بزرگی سال در این باب منوط به اعتبار ندانسته، چه که چنگیز خان فرزند سیم خود اوگتاقان را ولایت عهد داد و برادران اکبر را به متابعت او امر کرد و شاه عباس فرزندزاده خود سام میرزا را ولیعهد کرد و شاه صفی خواند؛ هم چنین خاقان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار با وجود برادران بزرگوار، برادرزاده فرزند مقام خود فتحعلی خان را قابل این مقام شمرد و خاقان مغفور صاحب قران با وجود این همه فرزندان کبیر فرزندزاده خود نواب محمد میرزا را که از طرفین زبده قاجاریه قوینلو و دولو بود ولیعهد فرمود.

هم در وقتی که والده نواب عباس میرزا که صبیبه محترمه فتحعلی خان دولو بود به نواب فتحعلی خان جهانبانی می دادند خاقان شهید فرمود که فرزندی که از ایشان به وجود آید شایسته مسند ملک است، لهذا نیابت سلطنت به نواب شاهزاده معظم عباس میرزا مفوض گردید.

و هکذا نسب شاهزاده والا جاه محمد شاه ثانی از دو جانب بدین گونه بوده لاجرم قابل ولایت عهد خاقان و سلطنت ایران آمده و در سنه ۱۲۳۵ (هـ / ۱۸۲۰ م) که به امر حضرت خاقان کبیر صاحبقران، نواب مهد علیای محترمه صبیبه محتشمه امیر کبیر محمد قاسم خان ظهیرالدوله بن اعتضادالدوله سلیمان خان مرحوم را که بطناً صبیبه زاده خاقان کبیر بود و صلباً خالوزاده خاقان شهید در سلک ازدواج نواب امیرزاده محمد میرزا بن نایب السلطنه مغفور که صلباً نبیره حضرت خاقان و بطناً نقاوه دودمان بیگلربیگیان دولو اولاد حسن خان بیگلربیگی استرآباد ابن قراخان قاجار بود، حضرت خاقان صاحبقران را سور و سرور و نشاط و انبساط تمام بودی و مکرر فرمودی که فرزند ارجمند این دو امیرزاده آزاده بلاشبیه انجب سلاطین دوران و وارث سلطنت ایران خواهد بود و در معنی تاج و سریر را از مقدم آن مولود مسعود مژده همی داد و تهنیت همی گفت.

و چون در ششم شهر صفر ختم بالنصروالظفر سال یکهزار و دویست و چهل



شش (۱۲۴۶ هـ / اواخر ژوئیه ۱۸۳۰ م) آن مولود مسعود از عالم غیب به عرصه شهود جلوه گر آمد:

آن وعده که اقبال همی کرد وفا شد

خاقان صاحبقران و نایب السلطنه را از میلاد با اسعاد حضرتش سرورها و حبورها روی داد، و چون نصرت دین و دولت را در جبههٔ مبینش امارات و آثار ظهور بود به مفاد الاسماء تنزل من السماء نام نامی و اسم سامی وی را سلطان ناصرالدین میرزا نهادند و تربیتها کردند.

و در این اوقات که سلطنت ایران به حسب وراثت و وصایت به پادشاه عهد شهریار معدلت شعار محمد شاه قاجار انتقال یافت، بر حسب اشارهٔ لازم البشاره خاقانی به ولایت عهد که در معنی از عهد مهد مخصوص و منصوب حضرتش بود اختصاص یافت. لهذا پادشاه زمان فرمان و منشور و خلعت و افسر و خنجر مرصع و قبای کیانی مکلل به گوهر و بازوبند زنار و نشان شیروخورشید خاصه و اسباب و اثاثه ولیعهدی موهبت فرموده جشنی شگرف و سوری ژرف در طهران و تبریز برپای آمده، وزرای حضرت و وکلای دولت از خارجه و داخله حکم همایون را مجری و ممضی داشتند و سلاطین اطراف تمکین و تصدیق نمودند.

### نظم

حبل الممتین ملک دو تا کرد روزگار اقبال را به وعده وفا کرد روزگار  
امید که حضرت ذوالجلال آفت عین الکمال از آن حضرت دور فرماید و روز به  
روز آفتاب دولت او را از مطالع شرف طالع دارد.

### عریبه

فلم یخل من نصرله من له یده

ولم یخل من شکر له من له فم

ولم یخل من القابه عود منبر

ولم یخل دینار ولم یخل درهم

چون خیر مسرت اثر ولیعهدی نواب شاهزاده معظم ناصرالدین میرزا در ممالک دور و نزدیک مسموع ترک و تازیک شد، غالب خلائق خورسند و مطمئن شدند، و بعضی از ابنای ملوک که به طمع خام سر خود را قرین سر سام داشتند مایوس گشتند. از جمله نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که خود را نایب السلطنه گمان می برد مرفوع الطمع گشت و نواب امیرزاده معظم فریدون میرزای نایب الایاله

آذربایجان به حضور اعلیٰ احضار شد و نواب امیرزاده قهرمان میرزا به نیابت حضرت ولیعهد دولت به حکمرانی آذربایجان رفت، و امیر نظام به پیشکاری او مشغولی می‌کرد.

چون بعد از مراجعت از سفر عمامه و لواسان عزیمت یورشی در خاطر سلطانی پرتو افکنده بود امیر نظام را با بعضی افواج نظام به دارالخلافة خواسته، دیگر باره اعظام و اعیان پروانه‌وار برگرد آن شمع محفل وقار جمع آمدند و به مجلس جناب حاجی میرزا آقاسی کمتر می‌رفتند، این معنی بر پیشگاه رای بیضا ضیای حضرت پادشاهی مشهود افتاد، مجدداً دستخط همایون و تشریف میمون به جناب حاجی التفات فرموده، منصب صدارت [۱۱۴] اعظمش را قوامی و کار پریشان وزارتش را نظامی حاصل آمد.

### نظم

هر که سلطان مرید او باشد      گر همه بد کند نکو باشد

و از جانب سنی الجوانب سلطان محمود خان خداوندگار روم عالی جاهان کمال  
افندی و اسعد افندی با نامه مودت ختامه و تحف و هدایا به تعزیت خاقان مغفور و  
تهنیت سلطان منصور آمدند، و عهدنامه دولتین مستحکم کردند و بازگشتند.

چون حضرت پادشاه جم‌جاء عزیمت یورش گریان را در خاطر خطیر و ضمیر  
منیر تصمیم فرموده بودند و نواب طهماسب میرزای مؤیدالدوله به حکومت  
همدان مقرر بود و توقف نواب شاهزاده علی شاه ظل السلطان مدعی سلطنت ایران  
در دارالخلافة مناسب نبود، نواب معظم‌الیه را از طهران به همدان و از همدان  
حسب الامر همایون اعلیٰ به مراغه و از مراغه به اردبیل بردند و فرزندش  
سیف‌الملوک میرزا را به قزوین برده موقوف داشتند.

و نواب امیرزاده فریدون میرزا را با حسن خان سارواصلان به منقلای لشکر  
قیامت اثر مأمور به گریان فرمودند که در اوایل بهار موکب ظفر کوکب شهریاری بدان  
سامان جنبش فرمایند.

در ذکر بعضی  
سوانح واقعه در ملک فارس و  
تسخیر قلعه سفید و طغیان ولی خان لر و  
عزیمت نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله  
به دفع وی و گرفتاری او

مخفی نماناد که فارس مملکتی است وسیع و در آن ولایت قلاع رفیع؛ گویند: در آن نواحی هشتاد (۸۰) قلعه معروف بوده و در عهد دولت سلاطین سلاجقه به واسطه تخالف اهالی فارس، اتابک جاولی بدان ولایت رفته اکثر آن قلاع حصینه را ویران ساخت و شانزده (۱۶) قلعه محکمه را خراب کردن نتوانست، و از جمله قلاع قدیمه محکمه آن ملک قلعه اصطخر، و شنکوان، و شکسته، و گل و گلاب، و قلعه سفید است که به سپید دز معروف بوده و فردوسی در شاهنامه گفته:

نظم

پسناه دلیران ایران زمین سپید و صطخر و گلاب گزین

و قلعه سپید خود کوهی است خدا آفرین، و در ارتفاع و استحکام بی قرین، بانی آن از غایت قدامت بنیان بردانا و نادان معلوم نیست، به مروردهور و کروور شهور گاهی آبادان گشته و گاهی خراب تا در زمان دولت سلاجقه، ابونصر نامی دیگر باره آن را صورت عمارت بخشیده.

مجملاً آن قلعه برفراز کوهی واقع است که دورش بیست (۲۰) فرسنگ است چنانکه با هیچ کوهی متصل نیست و به جز یک راه ندارد که به بالای آن توان رفت و آن راه نیز راهی است صعب و باریک و پر از مخاطرات عظیم، همه راه سواره نتوان رفت و پیاده نیز بی امداد عصا و چوب دستی احتمال افتادن از فرازش به زیر نزدیک به وقوع است، بلی تانیمه آن سواره توان شد و نیمه دیگر را پیاده قطع کردن نیز مایه خوف و خطر است. و بر بالای آن کوه زمینی نرم و هموار است که به یک فرسنگ قریب است و در آن مقام زراعت توان کرد و چشمه های آب خوشگوار دارد و از باران نیز مدد بدان رسد و باغات در آن به حاصل آید. و پیرامن آن کوه از دو سوی میدانی فراخ است که در آن زراعت توان کرد و در شیب آن قلعه است، و در این

زمان آن صحرا را صحرای «نورآباد» نامند و از جانب قنایس نیز قضائی است که از آنچه به فهلیان معبر قوافل است ولی راه بدان قلعه ندارد. و از عیوب آن قلعه آن است که هزار (۱۰۰۰) کس استحفاظ آن را ناچار ببايد و الا از اطراف آن محفوظ نگردد.

در هنگامی که امیر تیمور گورکانی به دفع سلاطین آل مظفر به فارس همی رفت چنانکه در تواریخ گذشته ترقیم یافته به دلالت مردی شکاری بلکه بعون و عنایت کردگاری بدان قلعه ظفر یافت و آن را خراب کرد، باز در ازمنه مختلفه آبادان شد و در آن مستحفظ گذاشتند، دیگر باره ویران کردند تا در عهد دولت سلاطین صفویه که الله ویردی خان ایالت فارس یافت آن را صورت آبادی داد. چون آن ولایت مرتع و منزل الوار بود، غالب اوقات طوایف الوار ممسنی که چندین شعبه‌اند در آن تصرف یافته‌اند و در زمان دولت ابد مدت قاجاریه طایفه بکش و رستم در تصرف آن مخاصمات ورزیدند. هر وقتی در دست طایفه‌ای افتاد و به واسطه آن قلعه به راهزنی و دزدی و فساد پرداختند.

در عهد خاقان مغفور صاحبقران به تصرف خوبیار خان ممسنی از طایفه بکش که با طوایف دیگر معادات داشتند در افتاد. و از آن پس ولی خان نام بن خوبیار خان قوتی گرفت و آن قلعه را تصرف نمود و کار او بالا گرفت، و چون محل عبور تجار بندر بوشهر از آن حوالی بوده و راه کوه‌کیلویه و شوشتر و عربستان بدان حصار انحصار داشت، هرگاه که به دیوان اعلی خدمت نکردی و به سببی از اسباب راه طغیان سپردی کالای قوافل را تاراج کردی و معبر و فود را مسدود ساختی. لهذا او از این ممر صاحب اموال فراوان گشت و استعدادی کامل حاصل کرد تا کار وی بدان رسید که چندین کورت به حکم نواب شاهزاده فرمانفرمای فارس چندین هزار سوار از اترک بر سر او رفتند یا به مقابله آمدی یا به شعب جبال مختمی شدی و پس از رجعت عساکر باز به کار خود پرداختی.

و بدین شیوه و طریقه غالباً عصیان می‌ورزید و راه خدمتگزاری فرو گذاشته یاغی بود و بسیاری بکشت و بسی بکشتن داد، چنانکه وقتی به حسب ضرورت مرا به اصلاح این فساد که کس را به طبع بدان امر اقدام نمی‌افتاد مامور فرمودند که با همراهان معدود از آن محل به کوه‌کیلویه رفتن خواستم به لطایف‌الحیل از آن